

نظریه گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم و تبیین پدیده های سیاسی

محمد سالار کسرایي □

استادیار گروه جامعه شناسی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی

علی پوزش شیرازی

کارشناس ارشد علوم سیاسی

(تاریخ دریافت: ۸۷/۷/۶ - تاریخ تصویب: ۸۷/۱۲/۳)

چکیده:

در میان همه نظریه پردازان گفتمان، نظریه لاکلا و موفه جایگاهی خاص دارد؛ از آن که این دو اندیشمند بهتر از دیگران توانسته اند نظریه ای را که ریشه در زبان شناسی دارد به عرصه فرهنگ، اجتماع و سیاست بکشانند. آنها با ارائه صورت بندی نظام مند از نظریه گفتمان به وسیله ایجاد زنجیره به هم پیوسته از مفاهیم جدید، ابزاری کارآمد برای شناخت و تبیین پدیده های سیاسی به دست داده اند. در عین حال گستردگی مولفه ها و تکرار مفاهیم در نظریه لاکلا و موفه موجب شده است بیشتر مطالب موجود در تبیین این نظریه، به نوعی در دام پراکندگی و عدم انسجام گرفتار آید. از این رو پژوهش حاضر، می کوشد با ارائه دسته بندی منسجم و منظم از مولفه های نظریه گفتمان این دو اندیشمند به وسیله برجسته سازی مفاهیم اصلی و قرار دادن سایر مفاهیم و مولفه ها ذیل آنها و نیز ارائه مدل، فهم و چگونگی به کارگیری این نظریه را در موضوعات گوناگون سیاسی - اجتماعی در قامت یک چارچوب نظری علمی تسهیل نماید.

واژگان کلیدی:

گفتمان - لاکلا و موفه - دال و مدلول - مفصل بندی - سوژه - غیریت - بی قراری - هژمونی - اسطوره

مقدمه

سوسور زبان‌شناس سوئیسی با طرح ساختارهای زبانی، نخستین گام‌ها را در ایجاد نظریهٔ گفتمان برداشت. از این رو می‌توان گفت که نظریه‌های گفتمان ریشه در نظریات سوسور در زبان‌شناسی دارد (حقیقت، ۱۳۸۵، ۴۵۷). که اندک اندک تحول یافت و به حوزهٔ علوم اجتماعی وارد شد. سیر تحول تحلیل گفتمان در زبان‌شناسی را می‌توان به ترتیب در قالب تحلیل گفتمان ساختارگرا، نقش‌گرا و تحلیل گفتمان انتقادی خلاصه کرد (سلطانی، ۱۳۸۳ الف، ۱۵۵-۱۵۴). تفاوت اصلی میان شیوهٔ تحلیل در نظریهٔ گفتمان و نظریات زبان‌شناسی، آن است که در تحلیل گفتمان برخلاف تحلیل‌های سنتی زبان‌شناسانه، صرفاً به عناصر نحوی و لغوی تشکیل دهندهٔ جمله به عنوان عمده‌ترین مبنای تشریح معنا توجه نمی‌شود، بلکه فراتر از آن، عوامل بیرون از متن یعنی بافت موقعیتی (context of situation)، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... مورد توجه و عنایت قرار می‌گیرد (فرکلاف، ۱۳۷۹، ۸).

دغدغهٔ اصلی در نظریهٔ گفتمان آن است که مردم در جوامع، چه درک و شناختی نسبت به خود دارند. به عبارت دیگر، تعریف مردم در جوامع گوناگون از خودشان چیست و به تبع این تعریف و شناخت، الگوی رفتاری آنها چیست؟ (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ۲۰۷). به عنوان مثال، شناخت کسی که تحت سیطرهٔ یک حکومت دیکتاتوری زندگی می‌کند از خویشتن با شناخت کسی که در یک حکومت دموکراتیک بر مبنای اعتقاد به آزادی و برابری انسان‌ها زندگی می‌کند کاملاً متفاوت است؛ و متعاقب آن، شیوهٔ رفتار و الگوی عمل این دو نفر نیز با یکدیگر تفاوت ماهوی خواهد داشت.

جهان محصول گفتمان‌هاست. البته این نظریه وجود واقعیت را نفی نمی‌کند، اما معتقد است که اشیاء و پدیده‌ها تنها از طریق گفتمان معنادار گردیده، قابلیت فهم و شناخت پیدا می‌یابند. برای مثال، طغیان رودخانه و جاری شدن سیل، حادثه‌ای است که مستقل از تفکر و ذهنیت مردم روی می‌دهد؛ اما از همان زمان که مردم شروع به معنادهی به آن می‌کنند، تبدیل به موضوعی گفتمانی می‌شود و افراد بر اساس گفتمان‌های مختلف آن را به خشم خدا، سوءمدیریت دولتی، ال نینو، خرابی سیل بند و... نسبت می‌دهند. بدین ترتیب، این واقعه بر اساس هر گفتمان، معنای متفاوت پیدا خواهد کرد. در عین حال، دامنهٔ گفتمان فقط به معنابخشی محدود نمی‌شود، بلکه هر یک از این دریافت‌ها، سلسله اعمال خاص را ایجاد می‌کنند و پیامدهای خاص اجتماعی را به دنبال دارند. از این رو در مثال بالا بر اساس هر گفتمان، تصمیمات متفاوت چون ساختن سیل بند، دفاع از سیاست‌های زیست‌محیطی، انتقاد از دولت و یا تقویت دین داری اتخاذ می‌شود. بنابراین، گفتمان‌ها به واقعیت معنا می‌دهند و جهان اجتماعی در نتیجهٔ همین فرایند معنابخشی ساخته می‌شود و تغییر می‌کند. هویت‌ها و روابط

اجتماعی نیز محصول زبان و گفتمان‌ها هستند و تغییر در گفتمان، تغییر در جهان اجتماعی را به همراه خواهد داشت. مخاصمات گفتمانی، به تغییر و بازتولید واقعیت اجتماعی منجر می‌شود (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ۱۸۲).

ویژگی منحصر به فرد تحلیل گفتمانی به قول میشل فوکو، آن است که ماهیت امور مورد بررسی از پیش تعیین نمی‌شود؛ بلکه توأم با همان صورت‌بندی‌های گفتمانی پا به عرصه حیات می‌گذارد که امکان صحبت درباره آنها را فراهم آورده‌اند (تاجیک، ۱۳۷۹، ۱۶). بدین ترتیب، تحلیل گفتمانی با اجتناب از پیش‌داوری مانند ساختارگرایی و نفی نگرش تک‌بعدی همچون اراده‌گرایی، می‌کوشد با ایجاد رابطه متقابل میان متن و زمینه (text and context) به فهمی روشن و کامل‌تر از واقعیت دست یابد. این نظریه «اگرچه به هرگونه کلیت و تمامیت از سر تردید می‌نگرد، اما عناصر مجزا را صرفاً در روابطشان با یکدیگر به تحلیل می‌کشد» (تاجیک، ۱۳۷۷، ۱۵). اگرچه به علت سیالیت گفتمان‌ها در بستر اجتماعی، تفکیک شفاف میان متن و زمینه در بسیاری از موارد امکان‌پذیر نیست.

تاکنون کتاب‌های متعدد به شکل مستقل یا در کنار موضوعات دیگر به نظریه گفتمان پرداخته‌اند. اما غالب آنها فاقد یک دسته‌بندی منسجم و اندام‌وار از مولفه‌ها و مفاهیم این نظریه هستند. ضمن آنکه بیشتر آثار موجود در زمینه نظریات فوکو و دیگر اندیشمندان گفتمان است تا لاکلا و موفه. با این وصف، پژوهش حاضر می‌کوشد با توجه به فقر منابع فارسی در خصوص نظریه این دو اندیشمند، به گونه‌ای نظام‌مند و منسجم توأم با ارائه مدل، نظریه گفتمان لاکلا و موفه را جهت استفاده محققان و بهره‌گیری به عنوان چارچوب تحلیلی پژوهش‌های علمی، تبیین نماید.

گفتمان لاکلا و موفه

نظریه ارنستو لاکلا و شنتال موفه، ریشه در دو سنت نظری ساختارگرا یعنی مارکسیسم و زبان‌شناسی سوسوری دارد. مارکسیسم مبنای اندیشه اجتماعی این نظریه فراهم می‌آورد و زبان‌شناسی ساختارگرای سوسور، نظریه معنایی مورد نیاز این دیدگاه ساختارگرایانه را. نظریه این دو اندیشمند سیاسی از قابلیت فوق‌العاده در تبیین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی برخوردار است. این قابلیت، در سایه به‌کارگیری مفاهیمی چون «مفصل‌بندی» به دست آمده است. مفصل‌بندی، کنشی است که میان عناصر مختلف مانند مفاهیم، نمادها، رفتارها و... چنان رابطه‌ای ایجاد می‌کند که هویت اولیه آنها دگرگون شده، هویتی جدید بیابند. از این‌رو هویت یک گفتمان، در اثر رابطه‌ای که از طریق عمل مفصل‌بندی میان عناصر گوناگون به وجود می‌آید، شکل می‌گیرد (تاجیک، ۱۳۸۳، ۴۶). در واقع گفتمان، پیکره نظام‌مندی است که از

مفصل‌بندی عناصر و مفاهیم مرتبط حاصل می‌شود و مجموعه‌ای از واژگان را دربر می‌گیرد که به گونه‌ای معنادار با هم مرتبط اند. به عبارت دیگر، گفتمان‌ها، مفصل‌بندی مجموعه‌ای منسجم از افراد، مفاهیم و واژگان هستند که حول یک دال برتر قرار گرفته، به زندگی انسان معنا می‌بخشند (خلجی، ۱۳۸۶، ۵۴).

لاکلا و موفه بر خصلت ضد سرمایه‌داری نظریه خود تأکید می‌کنند و با هرگونه تسلیم در برابر آن به بهانه‌هایی چون جهانی‌شدن مخالفند. در عین حال، مفهوم پرکاربرد ایدئولوژی در مارکسیسم، در نظریه لاکلا و موفه رنگ می‌بازد؛ زیرا این مفهوم نشئت گرفته از تمایز روبنای سیاسی و ایدئولوژیک با زیربنای اقتصادی است، ولی در اینجا تمام قلمرو اجتماعی، گفتمانی بوده، اساس تمایز زیربنا و روبنا فرو می‌ریزد (Laclau and Mouffe in martin, 2002, 140). در واقع مفهوم «گفتمان»، جایگزین مفاهیم «ایدئولوژی» در مارکسیسم و «زبان» در نظریه‌های پسامدرن شده است.

هویت‌ها، برساخته مفصل‌بندی‌های هژمونیک هستند. به اعتقاد لاکلا و موفه، هیچ‌چیز بنیادین - همانند مارکسیسم - وجود ندارد که به بقیه پدیده‌ها معنا و هویت ببخشد. هویت هر چیز صرفاً در شبکه هویت‌های دیگر که با هم مفصل‌بندی شده‌اند، پدید می‌آید. هویت از این منظر «ارتباطی» است. برای مثال «چشم» به طور مستقل و جدای از ارگانیسم بدن یک موجود زنده، هویتی چنانکه ما اکنون از آن درک می‌کنیم، ندارد. تنها یک گوی چربی بی‌ارزش است. شناخت و تعیین معنایی برای چشم به عنوان ابزار دیدن تنها زمانی شکل می‌گیرد که این بافت چربی، در استخوان جمجمه قرار گیرد و از طریق سیستم عصبی با مغز و از راه رگ‌ها با قلب مرتبط گردد؛ تا در این شبکه ارتباطی عمل دیدن که کارویژه چشم است، تحقق یابد. بنابراین، چشم تنها در ارتباط با سایر اعضای بدن هویت می‌یابد. مرزهای یک هویت نیز وابسته به وجود «غیر» است که در ادامه خواهد آمد.

از نظر لاکلا و موفه، گفتمان‌ها تنها دریچه شناخت انسان به سوی جهانند. هر گفتمان به همه چیز در چارچوبی از نظام معانی، مفهومی خاص می‌بخشد. مفهومی که مختص همان نظام معنایی است. از این رو، ممکن است یک فعل، سخن، نماد یا... در دو گفتمان متفاوت، معنایی متفاوت و حتی متضاد با یکدیگر داشته باشند. برای مثال، می‌توان به کاربرد چاقو اشاره کرد که بسته به اینکه یک پزشک آن را به کار گیرد یا یک خلاف‌کار، بار معنایی آن متفاوت بلکه متضاد خواهد بود.

اساساً «واژه‌ها در درون گفتمان‌های متضاد بار معنایی پیدا می‌کنند و نه در درون یک زبان عام و مشترک» (مک دانل، ۱۳۸۰، ۱۲۵). به همین دلیل از منظر لاکلا و موفه، هر عمل و پدیده‌ای برای معنادار شدن باید گفتمانی باشد. اعمال، گفتار و پدیده‌ها زمانی معنادار و قابل فهم

می‌شوند که در چارچوب گفتمانی خاص قرار بگیرند (تاجیک، ۱۳۷۹، ۱۶). در این هنگام، از درون گفتمان‌های متفاوت، جهان هم متفاوت درک می‌شود (مثال طغیان رودخانه و جاری شدن سیل).

گفتمان لاکلا و موفه در قامت یک چارچوب نظری علمی

نظریه لاکلا و موفه در زمینه گفتمان را می‌توان کاربردی‌ترین نظریات این حوزه دانست. «آنچه تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه را از سایر نظریه‌های گفتمانی متمایز می‌کند، تسری گفتمان از حوزه فرهنگ و فلسفه به جامعه و سیاست است» (حسینی‌زاده، ۱۳۸۳، ۱۹۴). از نظر آنها گفتمان صرفاً به معنای گزاره‌های زبانی نیست. به عنوان مثال در گفتمان لیبرال دموکراسی، صندوق‌های رأی، رقابت‌های حزبی، رسانه‌ها، کرسی‌های تدریس دانشگاهی و... همه پدیده‌هایی گفتمانی هستند.

مفاهیم و مؤلفه‌های نظریه گفتمان لاکلا و موفه

معرفی یک نظریه، مستلزم بیان مفاهیم کلیدی و سازنده آن است. لاکلا و موفه برای تبیین نظریه خود، مفاهیم متعدد و گاه پیچیده و دارای وجوه مختلف را به کار گرفته‌اند که فهم نظریه آنان و تبعاً کاربرست آن، نیازمند شناخت این مفاهیم است. کثرت مفاهیم در نظریه این دو اندیشمند اگرچه فهم آن را تا حدی دشوار می‌نماید، اما در عین حال ابزاری در اختیار محقق قرار می‌دهد که به خوبی بتواند روابط درون‌گفتمانی و برون‌گفتمانی گفتمان‌های حاکم بر جوامع را بشناسد و اجزای مختلف پدیده‌های اجتماعی را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. ویژگی مفاهیم یاد شده آن است که به صورت زنجیروار با یکدیگر مرتبط‌اند. فهم هر مفهوم، ما را به شناخت مفاهیم بعدی رهنمون می‌شود. ضمن اینکه برخی از مفاهیم اصلی، چند مفهوم دیگر را دربر می‌گیرند. در واقع این مفاهیم، زیرمجموعه مفاهیم اصلی هستند. در متن تلاش شده است این دسته‌بندی مشخص شود.

۱- دال و مدلول

دو مفهوم «دال و مدلول» در نظریه لاکلا و موفه نقش کلیدی دارند. دال‌ها، اشخاص، مفاهیم، عبارات و نمادهایی انتزاعی یا حقیقی هستند که در چارچوب های گفتمانی خاص، بر معانی خاص دلالت می‌کنند. معنا و مصداقی که یک دال بر آن دلالت می‌نماید، مدلول نامیده می‌شود. مدلول نشانه‌ای است که ما با دیدن آن، دال مورد نظر برایمان معنا می‌شود. به عنوان

مثال، تکثر مطبوعات منتقد، یک علامت و نشانه و به اصلاح یک «مدلول» است که ما را به دال «آزادی بیان» رهنمون می‌شود. به عبارت دیگر آزادی بیان را برای ما معنا می‌کند.

(۱) دال مرکزی

به شخص، نماد، یا مفهومی که سایر دال‌ها حول محور آن جمع و مفصل‌بندی می‌شوند، «دال مرکزی» (Nodal point) می‌گویند. دال مرکزی به مثابه عمود خیمه است که اگر برداشته شود، خیمه فرو می‌ریزد. گفتمان، منظومه‌ای منسجم است و دال برتر، هسته مرکزی آن؛ و نیروی جاذبه هسته (دال) مرکزی، سایر نشانه‌ها را جذب می‌کند (خلجی، ۱۳۸۶، ۵۴). به عنوان مثال در گفتمان انقلاب اسلامی «رهبری امام خمینی (ره)» دال مرکزی است. همچنین است مردم و توسعه سیاسی در گفتمان اصلاحات خاتمی، عدالت در حکومت امام علی علیه السلام و آزادی در اندیشه لیبرالیسم که دیگر مفاهیمی چون حقوق بشر، جامعه مدنی و... به عنوان دال‌های لیبرالیسم، حول آزادی گردهم می‌آیند؛ عمل مفصل‌بندی صورت می‌پذیرد و مفاهیم یاد شده در چارچوب گفتمان لیبرالیسم هویتی خاص می‌یابند. «انسجام معنایی» در سایه مفصل‌بندی دال‌ها حول دال مرکزی حاصل می‌شود.

(۲) دال شناور

نشانه‌ها و مفاهیم در این نظریه، «دال‌های شناوری» هستند که گفتمان‌های مختلف می‌کوشند به آنها معنا دهند. «دال شناور» دالی است که مدلول آن شناور (غیرثابت) است. به عبارت دیگر، مدلول‌های متعدد دارد و گروه‌های مختلف سیاسی برای انتساب مدلول مورد نظر خود به آن، با هم رقابت می‌کنند. هر گفتمان بر مبنای ساختار نظام معنایی خود، مدلول سازگار با این نظام معنایی را برجسته می‌سازد و مدلول‌های دیگر را به حاشیه می‌راند. به عنوان مثال، مفهوم «نظارت»، یک دال شناور در گفتمان سیاسی ایران است که حداقل دو مدلول دارد؛ برخی از خرده‌گفتمان‌های نظام می‌کوشند مدلول آن را نظارت استصوابی تعریف نمایند و برخی دیگر، نظارت استطلاعی.

(۳) اختیاری بودن رابطه دال و مدلول

در نظریه لاکلا و موفه همانند اندیشه سوسور، پیوند هر نشانه با معنای خود نه ذاتی، که اختیاری و قراردادی است. اصل اختیاری بودن رابطه دال و مدلول از ارکان هستی‌شناسانه این نظریه است.

علت وجود دال‌های متفاوت برای یک مدلول در زبان‌های مختلف، اصل اختیاری بودن رابطه دال و مدلول است. زیرا سبب می‌شود زبان بتواند پل شناخت ما نسبت جهان خارج باشد. در واقع این زبان است که موجب می‌شود ما بتوانیم اشیاء را درک کنیم. به عنوان مثال، هیچ چیز در طبیعت وجود ندارد که به ما بگوید مرز میان سبز و آبی یا کوه و تپه و دره

کجاست. از این رو، لاکلا و موفه معتقدند جهان فراگفتمانی، هیچ نقشی در جهانی که ما می‌شناسیم، ندارد؛ چرا که امور و اشیاء فراگفتمانی بی‌شکل و به تبع آن برای ما، غیرقابل فهم و دریافت هستند. در عین حال اگرچه لاکلا و موفه در اصل این بحث و امدار سوسور می‌باشند، اما برداشت آنها دارای تفاوت‌هایی بنیادین با نظریه سوسور است. وی با وجود اعتقاد به اختیاری و قراردادی بودن ارتباط میان دال و مدلول، به ثبات این رابطه قراردادی معتقد است. اما دیدگاه لاکلا و موفه، متأثر از نگاه پساساختارانه ژاک دریدا نسبت به رابطه ثابت دال و مدلول، به جداسازی دال از مدلول می‌انجامد. بدین ترتیب، معنای نشانه‌ها تحول‌پذیر خواهد شد. چنین نگرشی، زمینه را برای ابهام و چندگونگی معنایی فراهم می‌سازد. وجود سوء تفاهمات در زندگی روزمره و کاربرد واژه‌هایی همچون آزادی، دموکراسی و عدالت با معنایی بسیار متفاوت و حتی متناقض، نشان می‌دهد که رابطه بین دال و مدلول برخلاف دیدگاه سوسور، همواره در معرض تغییر و دگرگونی است (سلطانی، ۱۳۸۳، ب. ۸۳-۷۳).

اتخاذ چنین دیدگاهی می‌تواند موجب بروز یک آفت نیز بشود. دیوید هوارث آن را چنین مطرح می‌نماید: «اگر هویت‌ها هیچ‌گاه کاملاً تثبیت نمی‌شوند، پس چگونه وجود هویت امکان‌پذیر است؟ آیا ما محکوم به زندگی در جهانی بی‌معنا و آشوب‌زده هستیم؟... آیا به هیچ‌وجه امکان تثبیت گفتمان‌ها وجود ندارد» (هوارث، ۱۳۷۷، ۱۶۵)؟

هر چند فرایند تثبیت معنا هیچ‌گاه به طور کامل و دائمی محقق نمی‌شود و همواره تغییر محتمل است، ولی گفتمان‌ها دقیقاً به دنبال تثبیت معنا هستند؛ چراکه اساساً با تثبیت معنای دال‌های شناور است که نظام معنایی و موجودیت یک گفتمان شکل می‌گیرد. اما این کار چگونه محقق می‌شود؟ لاکلا و موفه با خلق فرایند مفصل‌بندی و به کمک مفهوم هژمونی، به این سؤال پاسخ داده‌اند. در عمل مفصل‌بندی، میان عناصر گوناگون چنان ارتباطی ایجاد می‌شود که یک کلیت منسجم و نظام‌مند حاصل می‌گردد و یک گفتمان پدید می‌آید (Laclau and Mouffe, 2002, 105). در فرایند مفصل‌بندی، گفتمان‌ها دال‌های شناور در عرصه اجتماع را مانند قطعات به هم ریخته یک پازل، به گونه‌ای کنار هم می‌چینند که معنایی همه‌فهم و تصویری روشن از نظام سیاسی اجتماعی به دست دهد. با هژمونیک شدن نظام معنایی مفصل‌بندی شده، ثبات معنایی حاصل می‌شود. شرح مفاهیم «هژمونی» و «تثبیت معنا» در جای خود خواهد آمد.

۴) عنصر، وقته، حوزه گفتمان‌نگونی

انسجام گفتمان‌ها به ثبات رابطه دال و مدلول از یک سو و ثبات رابطه دال‌ها با دال مرکزی از سوی دیگر وابسته است. دال‌هایی را که حول دال مرکزی گردهم می‌آیند «وقته» (moment) می‌نامند.

هر نشانه ممکن است چندین معنا داشته باشد. هر گفتمان به طور طبیعی، یکی از آن معانی را برحسب همخوانی با نظام معنایی خود تثبیت و مابقی را طرد می‌نماید. لاکلا و موفه معانی احتمالی نشانه‌ها را که از گفتمان طرد شده‌اند، «حوزه گفتمان‌گونگی» (Field of discoursivity) می‌نامند. سرریز معانی یک دال یا نشانه به حوزه گفتمان‌گونگی با هدف ایجاد یک‌دستی معنایی در یک گفتمان انجام می‌شود (Laclau and Mouffe, 1985, 111). به عنوان مثال، توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی هر دو از دال‌های شناوری هستند که در ابتدای پیروزی انقلاب، گفتمان انقلاب اسلامی آنها را طرد نمود و به حوزه گفتمان‌گونگی فرستاد. در مقابل، توسعه ایدئولوژیک یا همان ایده‌صدر انقلاب را برجسته ساخت. اما با گذشت یکی - دو دهه از عمر انقلاب اسلامی، این عناصر از حوزه گفتمان‌گونگی خارج شدند و با گرد آمدن دیگر دال‌های شناور حول آنها (به عنوان دال مرکزی)، مفصل‌بندی گفتمان‌های سازندگی و اصلاح طلب شکل گرفت.

یک هفته پیش از ورود به یک مفصل‌بندی گفتمانی، در حوزه گفتمان‌گونگی قرار دارد و «عنصر» (element) نامیده می‌شود. عناصر، دال‌های شناوری هستند که هنوز ذیل یک گفتمان قرار نگرفته و در واقع از گفتمان مورد نظر طرد شده‌اند (مانند توسعه سیاسی در اوان پیروزی انقلاب). اگرچه این طرد شدن موقت است. با توجه به مطالب فوق، گفتمان را از نظر لاکلا و موفه می‌توان این‌گونه تعریف کرد: «یک گفتمان، تلاشی است برای تبدیل عناصر به هفته‌ها از طریق تقلیل چندگانگی معنایی‌شان به یک معنای کاملاً تثبیت شده» (Jorgensen and Phillips, 2002, 24).

۲- بی‌قراری

اساساً تثبیت و انسداد در معنای نشانه‌ها دائمی نیست. به همین علت لاکلا و موفه برای نشان دادن موقتی بودن معنای دال‌ها، از واژه هفته استفاده می‌کنند. بنابراین، همواره این امکان وجود دارد که معنای تثبیت شده یک هفته متزلزل شود. این تزلزل را «بی‌قراری» (dislocation) می‌نامند که از سطح خرد یعنی معنای یک نشانه (دال) - مانند نظارت در مثال پیشین - آغاز می‌شود و تا کلان‌ترین سطوح یعنی گفتمان‌های حاکم بر جهان ادامه می‌یابد. جهان، برساخته بی‌قراری‌هاست و نظام اجتماعی، همواره در تحیر میان ثبات و بی‌قراری معنا می‌شود.

مفهوم بی‌قراری در نظریه لاکلا و موفه، اشاره به بحران‌ها و حوادثی دارد که هژمونی گفتمان‌ها را به چالش می‌کشد. اینکه هیچ گفتمانی نمی‌تواند به طور کامل تثبیت شود و سلطه خود را برای همیشه حفظ نماید، مرکز ثقل هستی‌شناسی این نظریه است.

بی‌قراری از یک سو با تضعیف هژمونی گفتمان مسلط، امکان پیدایش سوژه‌های رقیب و مفصل‌بندی‌های جدید را فراهم می‌سازد و از سوی دیگر، گفتمان حاکم را ترغیب می‌نماید تا

خود را بازسازی کرده، از تزلزل معانی و بی‌قراری دال‌ها جلوگیری نماید. بی‌قراری در بردارنده نوعی تغییر است؛ اما تغییری که - برخلاف مارکسیسم - چگونگی و سمت و سوی آن از پیش تعیین شده نیست. در بی‌قراری، هیچ غایتی نیست تا تغییر را هدایت کند. فقط تصادف است و اتفاق؛ امکان است و احتمال. از این رو بی‌قراری، به امکانی و تصادفی بودن صورت‌بندی‌های اجتماعی نیز اشاره دارد. از دیگر دستاوردهای بی‌قراری، آزادی است. هرچه تعیین‌کنندگی و جبرساختاری کمتر باشد، آزادی بیشتر و حوزه فعالیت سوژه وسیع‌تر خواهد بود (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ۲۷). اما ماهیت بحران‌هایی که سبب بی‌قراری معانی دال‌ها و موقتی بودن ثبات گفتمان‌ها می‌شوند چیست؟ منشأ اصلی پیدایش بی‌قراری کجاست؟ پاسخ این سوال مهم در مفاهیم «ضدیت» و «غیریت» نهفته است.

۳- ضدیت، غیریت

فهم نظریه گفتمان بدون فهم مفاهیم «ضدیت» (antagonism) و «غیریت» (otherness) ناممکن است. گفتمان‌ها اساساً در ضدیت و تفاوت با یکدیگر شکل می‌گیرند. هویت‌یابی یک گفتمان، صرفاً در تعارض با گفتمان‌های دیگر امکان‌پذیر است. روز را تنها در تعارض با شب می‌توان درک کرد. هویت روز، وابسته به شب است و برعکس. و هویت تمامی گفتمان‌ها، منوط و مشروط به وجود غیر. از این رو گفتمان‌ها، همواره در برابر خود غیریت‌سازی می‌کنند. گاه در برابر یک گفتمان، غیرهای متعدد وجود دارد که آن گفتمان از آنها در شرایط گوناگون و برای کسب هویت‌های مختلف استفاده می‌نماید. بنابراین، تمایز قایل شدن میان غیر داخلی و غیر خارجی امکان‌پذیر خواهد بود. به عنوان نمونه در نظام سیاسی ایران، آمریکا و اسرائیل غیر خارجی گفتمان اصول‌گرا، و گفتمان اصلاح‌طلب غیر داخلی آن به شمار می‌روند (سلطانی، ۱۳۸۳، ۱۱۱).

اکنون پاسخ سؤال فوق را می‌توان در این نکته یافت که گفتمان‌های غیر به حاشیه رانده شده، دائماً در تلاش‌اند تا معنایی جدید از وقته‌ها (دال‌های تثبیت شده) ارائه کنند و ثبات موقت معنایی را که گفتمان مسلط ایجاد کرده است، برهم بزنند. بنابراین، دال‌ها همواره در معرض بی‌قراری معنایی و شناور شدن هستند. اگر ثبات معنایی دال‌های یک گفتمان از میان برود، ثبات آن گفتمان از میان خواهد رفت و دچار بی‌قراری و بحران هویت خواهد شد. چنانچه گفتمان‌های طرد شده موفق به این کار شوند، هژمونی گفتمان حاکم از میان می‌رود و زمینه برای تسلط گفتمان‌های رقیب فراهم می‌گردد. بنابر نظریه لاکلا و موفه، همه هویت‌ها به وسیله یک اصل مشترک یعنی تقابل میان درون و بیرون شکل می‌گیرند. هویت فردی (هویت

سوژه)، هویت جمعی یا تشکیل گروه و در نهایت هویت یک گفتمان، وابسته به همان اصل مشترک است.

هویت سوژه ناشی از تعارض میان دو نوع هویت است. نخست، هویت کمال یافته‌ای که فرد در افق‌های آرمانی‌اش که از ضمیر ناخودآگاه یا به تعبیر دیگر، از «فطرت» او نشأت می‌گیرد برای خود می‌سازد و دوم، هویتی که اجتماع به وسیله موقعیت‌های سوژگی برای او تعریف می‌نماید. بنابراین هویت، از تلاقی آرمان‌ها با واقعیت ناشی می‌شود. از این‌رو، سوژه همواره می‌کوشد با از میان بردن موانع و حاشیه‌رانی رقیبان، واقعیت بیرونی را به آرمان درونی نزدیک کند. انگیزه سوژه‌های سیاسی برای روی کار آوردن گفتمان‌های جدید، از همین مسئله ناشی می‌شود. سوژه‌های سیاسی امید دارند که در گفتمان جدید، هویت خویش را به نحوی بازایی کنند که به آرمان‌های درونی‌شان نزدیک‌تر باشد. هویت‌های گفتمانی و جمعی نیز به همین ترتیب، از تعارض میان هویت درونی و بیرونی (از تقابل نظام معنایی درونی با غیرها و دشمنان بیرونی) شکل می‌گیرد. اسطوره در شکل‌گیری هویت گفتمان، همان نقشی را ایفا می‌کند که آرمان‌های ذهنی در شکل‌گیری هویت سوژه.

۱) برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی

مفهوم غیریت در ذات خود با مفاهیم «برجسته‌سازی» و «حاشیه‌رانی» همراه است. این دو مفهوم به اشکال مختلف در عرصه منازعات گفتمانی ظاهر می‌شوند. برجسته‌سازی دال‌های مورد نظر خود و حاشیه‌رانی نظام معانی و دال‌های گفتمان رقیب، و برجسته‌سازی نقاط قوت خود و نقاط ضعف رقیب از آن جمله است. در واقع برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت و تداوم هژمونی یک گفتمان است.

۲) منطق تفاوت، منطق هم‌ارزی

غیریت، ما را به مفهومی دیگر نیز رهنمون می‌گردد که از آن با نام «منطق تفاوت» (Logic of difference) یاد می‌شود. منطق تفاوت، به ویژگی متکثر بودن جامعه اشاره دارد و بر تمایزها و تفاوت‌های میان نیروهای اجتماعی تأکید می‌کند. منطق تفاوت می‌کوشد از راه تأکید بر تفاوت‌ها و تنوعات و به تبع آن اختلافات موجود در عرصه اجتماعی، «زنجیره هم‌ارزی» (Chain of equivalence) موجود را به هم بریزد. در اینجا، خصومت و غیریت برجسته می‌شود. منطق یا زنجیره هم‌ارزی، منطق ساده‌سازی فضای سیاسی است. گفتمان‌ها پیوسته در تلاش‌اند تا تفاوت‌های موجود را پنهان کنند و جامعه را یک‌دست نشان دهند. این کار به وسیله ایجاد یک زنجیره هم‌ارزی انجام می‌شود. زنجیره هم‌ارزی بدین معناست که در فرایند مفصل‌بندی، نشانه‌های اصلی در یک زنجیره معنایی با نشانه‌های دیگر ترکیب می‌شوند و در مقابل یک غیر که به نظر می‌رسد آنها را تهدید می‌کند، قرار می‌گیرند (De-Vos, 2003, 165). منطق تفاوت بر

اختلافات و مرزبندی‌های موجود میان نیروهای اجتماعی تأکید می‌کند و در مقابل آن منطق هم‌ارزی، در تلاش است تا از طریق مفصل‌بندی بخشی از این نیروها، تمایز میان آنها را کاهش داده، آنان را در برابر یک غیر منسجم نماید. بدین ترتیب، تمایزات موجود میان عناصر متفاوت به دست فراموشی سپرده می‌شود و همه آنها در نظام معنایی که گفتمان ایجاد می‌کند، حل می‌شوند. به عنوان مثال به وسیله ایدئولوژی ناسیونالیسم، ویژگی‌های متفاوت مردم یک کشور با قرار گرفتن در یک زنجیره هم‌ارزی، فراموش می‌شود و همگان با یکدیگر یکسان و هم‌ارز تلقی می‌شوند. اگرچه هرگز تفاوت‌ها به طور کامل فراموش نمی‌گردند و از میان نمی‌روند (Smith, 1998, 89) و راه برای تکرار و غیریت‌سازی همواره باز است. در انقلاب اسلامی ایران نیز همه گروه‌های مخالف رژیم شاه اعم از اسلامی، لیبرال، مارکسیست، ملی‌گرا و غیره، در زنجیره هم‌ارزی گفتمان انقلاب اسلامی قرار گرفتند و تفاوت‌های بنیادین آنها با یکدیگر به طور موقت فراموش شد.

۳) رقابت

گفتمان‌ها همواره غیر را به حاشیه می‌رانند و خود را برجسته می‌نمایند. اما حاشیه‌رانی غیر هر اندازه نیز شدید باشد، نمی‌تواند رقیب را به طور کامل از صحنه چالش و رقابت حذف نماید. بنابراین، همیشه امکان بازسازی و «بازگشت سرکوب‌شدگان» (Return of repressed) وجود دارد. توجه به این نکته نیز لازم است که غیریت‌سازی طیفی از مفاهیم را، از رقابت تا دشمنی و سرکوب خشونت‌بار دربر می‌گیرد. بنابراین، رابطه خود و دیگری همیشه خصمانه نیست. با توجه به اینکه حذف کامل غیرممکن نیست، در یک حالت کلی می‌توان گفت که هرچه ظرفیت گفتمان‌ها برای تبدیل خصومت به رقابت بیشتر باشد، موقعیت آنها بیشتر تثبیت خواهد شد. ضمن اینکه غیر می‌تواند به عنوان یک رقیب در صحنه حضور داشته باشد و علاوه بر رونق فضای رقابت، به عنوان یک «بیرون‌سازنده» (Constitutive outside) در ایجاد و شکل‌گیری هویت ایفای نقش کند.

به هر ترتیب در منازعات گفتمانی نباید افراط کرد. سرکوب خشن گفتمان غیر، احتمال رادیکال شدن آن را افزایش خواهد داد. نخستین جرقه انقلاب اسلامی ایران در ۱۵ خرداد ۴۲ به دنبال سرکوب شدید و خشونت‌بار مردم توسط رژیم شاه شعله‌ور شد و سرانجام به سرنگونی آن انجامید.

با توجه به مطالب فوق، غیریت‌سازی هم‌زمان دو کارکرد متضاد خواهد داشت: از یک‌سو با بی‌قرار ساختن معانی دال‌های تثبیت شده و به چالش کشیدن گفتمان‌ها، آنها را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد و از این طریق، مانع شکل‌گیری کامل و تثبیت گفتمان‌ها می‌شود؛ از سوی دیگر، در شکل‌گیری و هویت‌یابی آنها نقشی اساسی بر عهده دارد.

۴- هژمونی و تثبیت معنا

لاکلا و موفه از انعطاف‌پذیری رابطه میان دال و مدلول استفاده سیاسی می‌کنند و آن را با مفهوم هژمونی پیوند می‌دهند. یعنی اگر بر سر معنایی خاص برای یک دال در جامعه اجماع حاصل شود، به عبارت دیگر افکار عمومی معنایی مشخص را برای آن هرچند به طور موقت بپذیرد و تثبیت نماید، آن دال هژمونیک می‌شود. با هژمونیک شدن دال‌های یک گفتمان، کل گفتمان هژمونیک می‌شود. تثبیت موقت هویت‌ها، اصلی‌ترین کارویژه هژمونی در گفتمان است. دستیابی به هژمونی که غایت یک گفتمان به شمار می‌رود، به کمک تثبیت معنا امکان‌پذیر خواهد بود.

مفهوم هژمونی یا استیلا حول این موضوع است که در ساحت سیاست و اجتماع، چه کسی برتر است. به عبارت دیگر، کدام نیروی سیاسی درباره شکل‌های مسلط رفتاری در جامعه تصمیم خواهد گرفت (مارش و استوکر، ۱۳۷۸، ۲۰۹)؛ و نیز در مورد اینکه کدام تعاریف از دال‌ها و مدلول‌ها در جامعه مسلط باشند؛ و چه معانی در افکار عمومی تثبیت گردد.

۱) انسداد یا توقف

هنگامی که عنصر به وقته تبدیل می‌شود، از حالت شناور خارج می‌گردد و معنایی ثابت به خود می‌گیرد. مفهوم انسداد یا توقف (closure)، اشاره به همان تثبیت معنای نشانه‌ها دارد که تحت اراده هژمونیک گفتمان‌ها پدید می‌آید. در نگاهی کلی‌تر، به تثبیت (موقت) یک گفتمان اطلاق می‌شود.

لازمه تثبیت معنای یک نشانه درون یک گفتمان - که موضوع همه منازعات گفتمانی است - برجسته‌سازی معنای مورد نظر و طرد و حاشیه‌رانی معنای دیگر است. معنایی دیگر پس از طرد شدن، در حوزه گفتمان‌گویی قرار می‌گیرند. همان‌طور که بیان شد حذف معنایی غیر، موقتی است و همواره این احتمال وجود دارد که این معنای توسط گفتمان‌های دیگر برجسته شده، به تهدیدی برای گفتمان طرد‌کننده بدل شود. مباحث فوق مؤید این نکته اساسی است که گفتمان‌ها، همیشه در حال رقابت برای تثبیت معنای خویش و حاکم نمودن آن بر سایر معنایی به وسیله ساختارشکنی و حاشیه‌رانی معنایی غیر هستند. از این‌رو، نزاع و رقابت بر سراسر این نظریه سایه افکنده است. رقابتی همیشگی برای خلق معنا؛ که در عین حال نیروی پیش‌برنده جامعه نیز به حساب می‌آید.

تولید و تثبیت معنا یکی از ابزارهای مهم گفتمان‌ها برای کسب قدرت و ایجاد ثبات در روابط قدرت و استمرار هژمونی است. گفتمان‌ها از طریق تولید معنا، برجسته‌سازی آن و ایجاد اجماع در سایه استیلای هژمونیک بر سراسر جامعه، روابط قدرت موجود در جامعه را طبیعی، معقول و مقبول جلوه می‌دهند تا از نظرها پنهان بماند و قابل مؤاخذه نباشد. از کارکردهای مهم

هژمونی آن است که سلطه را جایگزین زور می‌کند، قدرت را نزد افکار عمومی به حقیقت تبدیل می‌نماید و آن را امری عادی و طبیعی جلوه می‌دهد. گویا همیشه بوده است و همواره نیز خواهد بود. برای توضیح این مطلب، بیان دیدگاه آنتونیو گرامشی اندیشمند مارکسیست ایتالیایی خالی از لطف نیست. از منظر وی، هژمونی ناشی از قدرتی است که طبقه حاکم می‌تواند به وسیله آن، طبقات دیگر را قانع کند که منافع آن طبقه منافع همه است (سلطانی، ۱۳۸۳، ب، ۸۳-۸۲).

۲) ساختار شکنی

«ساختار شکنی» (deconstruction) از جمله مفاهیم این نظریه است که معنای آن ذیل مفهوم هژمونی قابل فهم می‌نماید. هژمونی باعث نزدیکی یک دال به مدلولی خاص و در نتیجه، ثبات (موقت) معنای آن نشانه و تبدیل دال شناور به وقته می‌شود. اما هدف از ساختار شکنی، از میان بردن این ثبات معنا و شکستن هژمونی گفتمان رقیب است؛ چراکه شکستن ثبات معنایی یک گفتمان، در نهایت به از میان رفتن هژمونی آن گفتمان منجر خواهد شد.

در ساختار شکنی، دال‌ها بازتعریف می‌گردند و معنایی جدید به آنها نسبت داده می‌شود. این کار، با جداسازی مدلول از دال خود و در صورت امکان، انتساب مدلول دیگری به دال مورد نظر صورت می‌گیرد. به عنوان نمونه در مثال پیشین در مورد دال نظارت، گفتمان اصلاح طلب می‌کوشد مفهوم استصوابی بودن را به عنوان مدلولی که در گفتمان اصول‌گرا به دال نظارت نسبت داده شده است از آن جدا سازد و مفهوم استطلاعی بودن را جایگزین آن نماید. به کار بردن عبارت «در صورت امکان» از آن بابت است که در برخی موارد، این احتمال وجود دارد که دال و مدلول یک گفتمان ضمن ساختار شکنی توسط رقیب، به کلی از حوزه گفتمانی جدید طرد و حذف شوند. این مسئله به تفاوت‌های بنیادین گفتمان‌ها با یکدیگر باز می‌گردد. به عنوان مثال، «موروثی بودن حکومت» یکی از دال‌های مقوم رژیم‌های شاهنشاهی است که در ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از ساختار گفتمان سیاسی به کلی حذف و طرد گردید.

برای بیان یک نمونه از ساختار شکنی گفتمانی، مثال زیر درخور توجه است: در گفتمان پهلویسم، شخص شاه دال مرکزی بود و نماد انسجام ملی، شکوه و عظمت نژاد آریایی، و تمدن عظیم ایرانی. گفتمان انقلاب اسلامی برای پیروزی بر گفتمان پهلویسم، از ابتدا به سراغ دال مرکزی آن رفت و به وسیله ساختار شکنی، دال آن را از مدلولش جدا کرد. امری که به روشنی در گفتار رهبران انقلاب از آغاز شکل‌گیری نهضت قابل مشاهده است. بدین ترتیب، شاه نه نماد عظمت و شکوه ملی که عنصری بی‌کفایت، خودفروخته، دین‌ستیز و عامل از بین رفتن استقلال کشور و سرشکستگی ملت معرفی گردید. این ساختار شکنی و حاشیه‌رانی

«دیگری» در کنار برجسته‌سازی دال مرکزی «خودی» یعنی رهبری امام خمینی (ره) و تولید اجماع در این زمینه در اذهان سوژه‌ها، موجب از میان رفتن استیلای گفتمان رقیب و هژمونی گفتمان انقلاب اسلامی شد.

استیلای یک گفتمان علاوه بر آنچه ذکر شد، به موارد دیگری نیز وابسته است. هژمونی یا حاشیه‌رانی هر گفتمان بیش از آنکه به منطقی بودن و درستی یا نادرستی گزاره‌هایش وابسته باشد، به موقعیت و نسبتش با سایر گفتمان‌ها مرتبط است. اینکه کدام گفتمان از پشتوانه قدرت افزون‌تر برخوردار است؟ کدامیک بیشتر در دسترس افکار عمومی قرار دارد؟ کدامیک ظرفیت خلق معانی جدید و معتبر را دارد؟ و در نهایت، کدامیک علاوه بر نوگرایی (ایجاد یک فضای متفاوت از وضعیت موجود و متمایز از معانی ترویج شده توسط سایر رقیبان در اذهان سوژه‌ها) قادر است عناصر «معتبر» دیگر گفتمان‌ها را تکرار کند (پورسعید، ۱۳۸۳، ۷۲۵-۷۲۴).

۵- قدرت

قدرت را با توجه به تعریف خاص آن، می‌توان اساسی‌ترین مفهوم در نظریه گفتمان دانست؛ چراکه شکل‌گیری هر گفتمان تنها از طریق اعمال قدرت میسر است. قدرت از نظر لاکلا و موفه، عبارت است از «قدرت تعریف کردن؛ و تحمیل این تعریف در برابر هر آنچه آن را نفی می‌نماید» (نش، ۱۳۸۰، ۴۹). گفتمان‌ها به وسیله قدرت غیر را طرد و خود را تثبیت می‌کنند. آنها می‌کوشند به وسیله اعمال قدرت، بر یکدیگر پیروز شوند و از آنجا که پیروزی هیچ‌یک از پیش تعیین شده نیست، نقش اساسی قدرت در بقاء یا نابودی گفتمان‌ها بیش از پیش مشخص می‌شود.

مفهوم قدرت در نظریه لاکلا و موفه بسیار شبیه به مفهوم قدرت نزد فوکو است. قدرت چیزی نیست که در دست بعضی‌ها هست و در دست بعضی‌ها نیست؛ قدرت چیزی است که جامعه و سوژه‌ها را تولید می‌کند. قدرت تمامی ابعاد زندگی ما را اعم از فردی و اجتماعی فرا گرفته است. این قدرت است که نظم، قانون، آموزش، رفاه و بهداشت و سایر ملزومات زندگی را برای ما فراهم می‌آورد. از این‌رو، رهایی از سیطره قدرت غیرممکن خواهد بود. قدرت نزد لاکلا و موفه همانند فوکو، به مویرگ در بدن انسان می‌ماند؛ هم در جزء جزء جامعه انسانی تنیده شده است و هم حیات و بقاء جامعه بدان وابسته و محتاج است.

در منازعات سیاسی، آن گفتمانی پیروز می‌گردد که به ابزارهای قدرت بیشتر دسترسی داشته باشد. نورمن فرکلایف برای توضیح این مطلب، از مفهوم «قدرت پشت گفتمان» استفاده کرده است (Fairclough, 2001, 46-53). توان گفتمان‌ها در تثبیت معنا و هژمونیک شدن، بسته به میزان قدرتی است که پشت آنها وجود داشته، از آنها حمایت می‌کند. قدرت پشت یک گفتمان

به وسیله برجسته‌سازی، نشانه‌ها را به گونه‌ای خاص معنا می‌کند و با تولید اجماع، آن را در افکار عمومی هژمونیک می‌سازد. بدین ترتیب، معنایی خاص از نشانه‌ها یا دال‌های شناور آن گفتمان را در اذهان سوژه‌ها به طور موقت تثبیت می‌نماید. از سوی دیگر به کمک حاشیه‌رانی، می‌کوشد معنای ارائه شده توسط گفتمان رقیب را به حاشیه براند و دال مرکزی آن را ساختارشکنی کند.

۶- اسطوره، تصور اجتماعی، وجه استعاری

شرایط اجتماعی همواره بی‌قرار است. گفتمان‌های مسلط همیشه با بحران‌ها و مشکلات اجتماعی دست به گریبان‌اند. بحران‌هایی که سبب بی‌قراری می‌شوند و مفصل‌بندی‌های هژمونیک را ناتوان و ضعیف جلوه می‌دهند، پاشنه آشیل گفتمان‌ها هستند. زیرا در اذهان سوژه‌ها نیاز به یک گفتمان جایگزین که بتواند مشکلات موجود را بر طرف سازد، پدید می‌آورد. در چنین شرایطی است که نظریه‌های اجتماعی برای تبیین مشکلات و ارائه راه حل و به عنوان بدیلی برای گفتمان موجود، تولد می‌یابند. نظریه‌های اجتماعی، یک فضای آرمانی از جامعه ارائه می‌دهند که در آن از بحران‌ها و مشکلات موجود اثری نیست. نمونه عینی این مسئله را می‌توان به هنگام برگزاری انتخابات در ساختارهای سیاسی مردم‌سالار مشاهده کرد.

لاکلا نظریه را «اسطوره» (Myth) می‌نامد. از آنجا که اسطوره‌ها محصول بی‌قراری‌های گفتمان‌های حاکم بر نظام اجتماعی هستند، به دنبال رهایی از این بی‌قراری و خلق یک عینیت اجتماعی جدیدند. از منظر گفتمانی ساماندهی واقعیت و غلبه بر بحران‌ها، از راه نظریه‌پردازی و بازسازی تئوریک صورت می‌گیرد. در نتیجه جامعه برای پیشرفت، پر کردن خلأها و ایجاد تحول، همواره نیازمند نظریه‌پردازی و گفتمان‌سازی است. به عنوان مثال، ایده «گفت‌وگوی تمدن‌ها» یک اسطوره است که مجموعه‌ای گسترده از تنوعات و تمایزات را در پوشش مفهومی خود پنهان می‌سازد و تصویری از جهانی آرمانی که در آن ملت‌های متملدن با تکیه بر مشترکات خویش در پی برقراری صلح و آرامش در جهان‌اند، ارائه می‌نماید و بر اساس این تصور، صورت‌بندی خاص نظام بین‌الملل را به وجود می‌آورد.

چرا لاکلا نظریه را اسطوره می‌نامد؟ پاسخ به این سؤال ما را به مفهوم دیگری به نام «تصور اجتماعی» (Social imagination) رهنمون می‌شود. اسطوره، تنها تقاضاهای یک گروه یا طبقه خاص از جامعه را نمایندگی می‌کند و این برای هژمونیک شدن کافی نیست. بنابراین، اسطوره باید به تصور اجتماعی بدل شود. تصور اجتماعی برخلاف اسطوره، همگانی است و بخش‌های گوناگون جامعه را نمایندگی می‌کند. در واقع، تصور اجتماعی، فضای آرمانی خلق شده توسط یک اسطوره است که در میان افراد جامعه به شکلی فراگیر عمومیت یافته است.

اسطوره توسعه سیاسی در گفتمان اصلاحات، تنها هنگامی که عمومیت یافت، بر رقیب پیروز گردید و هژمونیک شد.

اما چگونه یک اسطوره تعمیم می‌یابد و به تصور اجتماعی تبدیل می‌شود؟ به عبارت دیگر، پل ارتباطی میان اسطوره و تصور اجتماعی چیست؟ پاسخ این سؤال در مفهوم «وجه استعاری» (metaphoric) نهفته است. یک اسطوره برای فراگیر شدن، باید از سطح نیازها و تقاضاهای موجود جامعه فراتر رود و شکلی آرمانی و استعاری به خود بگیرد. در این حالت یک گفتمان، خود را عام و جهان‌شمول و پاسخ‌گوی همه نیازها و تقاضاهای موجود در جامعه نشان می‌دهد و این نکته را که بالاخره یک گفتمان نمی‌تواند همه گروه‌های اجتماعی و خواسته‌های آنان را نمایندگی کند، پنهان می‌سازد. این مسئله از آنجا ناشی می‌شود که واقعیت‌های اجتماعی بسیار متکثر و پیچیده هستند و نمی‌توان آنها را تمام و کمال بازنمایی کرد. از این رو، چاره‌ای جز پناه بردن به استعاره و اسطوره نیست؛ که آن هم به هر حال با واقعیت فاصله دارد. گفتمان در حال پیدایش برای هژمونیک شدن، باید خود را به عنوان تنها راه حل موجود برای خروج از شرایط بحران معرفی نماید و خواسته‌های مشخص و جزئی در آن جنبه نمادین یافته، به عنوان مصادیقی از تقاضاهای عمومی معرفی شوند. بدین شکل، اسطوره‌ها با ایجاد یک فضای استعاری و آرمانی به تصور اجتماعی تبدیل می‌شوند و همواره میان فضایی که بازنمایی شده و عینیت یافته با فضای آرمانی، فاصله‌ای پرنشدنی وجود دارد. به همین علت است که لاکلا از مفهوم اسطوره به جای نظریه استفاده می‌نماید. فاصله موجود میان واقعیت و اسطوره، امکان پیدایش گفتمان‌ها و اسطوره‌های جدید را فراهم می‌سازد.

وجه استعاری و اسطوره‌ای گفتمان اگرچه موجب تقویت و پذیرش آن در سطح عام می‌شود، ولی در عین حال موجب یک نقطه ضعف نیز هست؛ زیرا موجب می‌گردد که تصویری آرمانی در اذهان سوژه‌ها پدید آید و انتظارات عمومی را افزایش دهد. اگر یک گفتمان نمایانگر آرمانی بی‌عیب و نقص باشد، باید بتواند به تقاضاهای موجود پاسخ شایسته دهد و مشکلات را برطرف سازد. اما این کار هیچ‌گاه در عمل ممکن نیست. بی‌قراری همواره وجود دارد و اساساً سامان‌دهی کامل واقعیت امکان‌ناپذیر می‌نماید. از این رو، هنگامی که یک گفتمان استیلا یافت، به تدریج از فضای استعاری خود فاصله می‌گیرد و ماهیت واقعی آن آشکار می‌شود. آنگاه که گفتمان مسلط نیز نتوانست وعده‌های خود را عملی سازد و بحران‌ها را سامان دهد، بخش‌هایی از جامعه از آن فاصله می‌گیرند و اندک‌اندک تردیدها و نارضایتی‌ها آشکار می‌شود. این وضعیت منجر به از خود بیگانگی و ایجاد بحران هویت در سوژه‌هایی می‌شود که روزی خود هواداران آن بوده‌اند. بدین ترتیب، زوال گفتمان مسلط آغاز می‌گردد و جامعه آماده

هویت‌یابی با گفتمان‌ها و اسطوره‌های جدیدی می‌شود که مدعی کمالند و فضایی آرمانی را از واقعیت موجود ترسیم می‌نمایند.

(۱) دالّ خالی

لاکلا در آثار اخیر خود برای توضیح روند استعاری شدن یک اسطوره از مفهوم «دال‌های خالی» (Empty signifiers) بهره گرفته است. دال خالی بیانگر یک خلأ در فضای اجتماعی است. به عبارت دیگر، نشان از امری غایب دارد. وظیفهٔ دال‌های خالی، بازنمایی وضع مطلوب و آرمانی است. از آنجا که این دال‌ها همواره نواقص را گوشزد می‌کنند، تولید آنها سبب پویایی جامعه و سیاست خواهد شد (Laclau (Ed), 1994, 49). دال‌های خالی، دست‌مایهٔ خلق اسطوره‌های جدیدند. مفصل‌بندی گفتمان‌های سیاسی جدید، حول دال خالی موجود در گفتمان بی‌قرار شده شکل می‌گیرد. بنابراین، دال خالی در جایگاه دال مرکزی می‌نشیند. غیبت و خالی بودن، ویژگی دال مرکزی است و شرط موفقیت آن در هژمونی (Laclau, 1966, 37).

وجود دال‌های خالی که نشانی از بی‌قراری‌ها، تقاضاها و بحران‌ها در عرصهٔ سیاسی - اجتماعی است، زمینه را برای شکل‌گیری گفتمان‌های جدید فراهم می‌سازد. اگر گفتمان‌های مسلط بتوانند این خلأها را پر کنند، ادامهٔ حیات خود را تضمین کرده‌اند و در غیر این صورت، جای خود را به گفتمان‌های رقیب خواهند داد؛ گفتمان‌هایی که از این دال‌های خالی، تصویری آرمانی در اذهان سوژه‌ها پدید آورده‌اند و مردم رفع نواقص و بحران‌ها را در گرو استیلای آنان می‌بینند. برای مثال توسعهٔ سیاسی به عنوان دال خالی گفتمان سازندگی، در دوران بی‌قراری این گفتمان، در نتیجهٔ عاملیت سوژه‌های سیاسی اصلاح‌طلب به یک اسطوره تبدیل شد. از ویژگی‌های اسطوره، مطلوب بودن آن برای مردم است. اما این اسطوره هنوز مطلوب همهٔ مردم نبود و تنها بخشی از جامعه را که بیشتر شامل طبقهٔ متوسط جدید، روشن‌فکران و اقشار دانشگاهی می‌شد نمایندگی می‌کرد. چنانچه ذکر شد، این شرایط برای هژمونیک شدن یک گفتمان کافی نیست. از این‌رو، باید اسطوره وجهی استعاری به خود بگیرد. به عبارت دیگر، هاله‌ای آرمانی به گرد آن تنیده شود و نشان از آینده‌ای زیباتر از امروز دهد؛ تا از یک سو روشن‌فکران و اقشار آرمان‌خواه همچون دانشجویان را بیش از پیش ترغیب نماید، و از سوی دیگر بتواند به سطوح عمومی جامعه و لایه‌های زیرین اجتماعی نفوذ کند. بر همین اساس، هنگامی که اندک اندک این فضای آرمانی به جامعه منتقل شد، اسطورهٔ توسعهٔ سیاسی به عنوان دال مرکزی گفتمان اصلاح‌طلبی، در میان مردم گسترش یافت و به خواست اکثریت جامعه تبدیل گردید. دال‌های شناور این گفتمان نیز در پرتو فعالیت سوژه‌های سیاسی اصلاح‌طلب، با هویت‌یابی حاصل از مفصل‌بندی حول دال مرکزی به ثبات معنایی نسبی در افکار عمومی

دست یافتند. بدین ترتیب، توسعه سیاسی به یک تصور اجتماعی مبدل گشت و با ساختارشکنی و حاشیه‌رانی گفتمان رقیب، از تصور به عینیت رسید و هژمونیک شد.

۲) قابلیت دسترسی، قابلیت اعتبار

برای تبدیل یک اسطوره به تصور اجتماعی علاوه بر نیاز به خلق فضای استعاری، وجود دو شرط دیگر نیز ضروری است: نخست باید به مفهوم «قابلیت دسترسی» اشاره کرد که خود دو جنبه دارد: اول اینکه ادبیات و مفاهیم آن گفتمان ساده و همه‌فهم باشد یا دست‌کم به زبان ساده و همه‌فهم بیان شود؛ دوم اینکه آن گفتمان در شرایطی در دسترس افکار عمومی قرار گیرد که هیچ گفتمان دیگری به عنوان رقیب و بدیل به شکل هژمونیک در عرصه رقابت حضور نداشته باشد (Laclau, 1990, 66). به عبارت دیگر، گفتمان مورد نظر در اذهان سوژه‌ها (افکار عمومی) به عنوان در دسترس‌ترین جایگزین برای گفتمان موجود و رهایی از شرایط بحران و مشکلات کنونی شناخته شود. بنابراین، اگر بحران اجتماعی آن‌قدر شدید باشد که سراسر نظم گفتمانی حاکم را متزلزل سازد، «قابلیت دسترسی» به تنهایی قادر است پیروزی یک گفتمان را تضمین نماید (سعید، ۱۳۷۹، ۸۷).

اگر جامعه در شرایط بی‌نظمی و بحران فراگیر قرار بگیرد، اینکه یک گفتمان خود را قادر به برقراری نظم جلوه دهد، به پذیرش آن در افکار عمومی بسیار کمک خواهد کرد. البته این نشان دهنده صدق گزاره‌ها و استحکام عقلانی آنها در ذهن مردم نیست، و یا اینکه مردم محتوایش را دوست دارند، بلکه بدان علت است که در شرایط بی‌نظمی، نیاز به نظم از همه چیز مهم‌تر است و محتوای این نظم، دغدغه ثانویه خواهد بود (Laclau, 1994, 3).

دومین مفهوم، «قابلیت اعتبار» (Credibility) یعنی سازگاری اصول پیشنهادی گفتمان با اصول بنیادین جامعه است. همواره در تمام جوامع اصول عامی وجود دارد که مورد پذیرش اکثریت هستند. به عنوان نمونه، مذهب در ایران همواره یک اصل عام و معیار اعتبار بوده و گفتمان‌هایی که ضدیت با مذهب را در پیش گرفته‌اند، اعتبار خود را از دست داده و از جانب مردم طرد شده‌اند (حسینی‌زاده، ۱۳۸۶، ۳۸). همچنین می‌توان به خرده‌گفتمان‌های درون نظام سیاسی ایران اشاره کرد که تنها راه مقبولیت و فراگیر شدن آنها، پذیرش اصول و ارزش‌های گفتمان انقلاب اسلامی است. به عنوان مثال در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶، هر یک از گفتمان‌ها می‌کوشید خود را تنها راه حفظ و استمرار اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی و گفتمان رقیب را باعث زوال آنها معرفی نماید. بنابراین، گفتمان‌ها برای دستیابی به هژمونی همواره از قابلیت دسترسی و اعتبار بهره می‌برند.

با وجود این، هژمونیک شدن یک گفتمان به عواملی بیش از آنچه ذکر شد وابسته است. این مسئله، از آن روست که انتخاب‌های انسان همواره خردمندانه و برخاسته از عقلانیت

نیست. یکی از افتخارات و در واقع، اشتباهات اساسی در عصر روشنگری این بود که اندیشمندان آن تصور می‌کردند انتخاب آدمی همیشه عقلانی است. آنها در واقع با نگاهی تقلیل‌گرایانه، عاطفه، نفسانیت و غرایز انسانی را نادیده می‌گرفتند (بشler, ۱۳۷۰, ۷۰).

۷- موقعیت سوژه‌ای و سوژگی سیاسی

لاکلا و موفه همچون فوکو از یک سو جبر ساختاری مارکسیستی را نفی می‌کنند و از سوی دیگر، سوژه خودمختار کانت و فلاسفه عصر روشنگری را. سوژه در نظر آنها نه یکسره محکوم است نه یکسره آزاد. برای نشان دادن جایگاه سوژه در نظریه گفتمان، لاکلا و موفه میان دو موقعیتی که سوژه در آن قرار می‌گیرد تمایز قائل شده‌اند.

مفهوم اول «موقعیت سوژگی» (Subject positions) است. این مفهوم به احاطه گفتمان هژمون بر سوژه‌ها اشاره دارد. هنگامی که سوژه در چارچوب یک مفصل‌بندی هژمونیک قرار گرفت، در آن مضمحل می‌گردد و آزادی عملش محدود می‌شود. در این حالت، این گفتمان است که جایگاه سوژه و الگوی عمل وی را معین می‌نماید؛ چرا که این مسئله لازمه هویت‌بخشی به آن خواهد بود. از آنجا که به اعتقاد این نظریه هر چیزی خارج از گفتمان بی‌هویت و غیرقابل شناخت است، سوژه نیز از این امر مستثنی نیست. بنابراین، هویت سوژه را گفتمان مسلط مشخص خواهد کرد نه خود وی. از این رو، سوژه‌ها در گفتمان‌های مختلف هویت‌های متفاوت و گاه متضاد می‌یابند. شناختی که یک سوژه تحت استیلای کمونیسم از خود پیدا می‌کند، بسیار متفاوت از شناختی است که سوژه دیگر تحت سیطره لیبرالیسم بدان دست می‌یابد. البته هژمونی گفتمان بر اذهان سوژه‌ها از این نیز فراتر است؛ چرا که این دو سوژه در مثال یاد شده نه فقط خود، که تمامی جهان پیرامون خویش را نیز متفاوت می‌بینند و متفاوت درک می‌کنند و همین فهم و شناخت نیز مبنای عمل آنها خواهد بود.

به هر حال لاکلا و موفه با نفی سوژه خودمختار با هویت و منافع ثابت، آن را به موقعیت‌های سوژگی که گفتمان‌ها درون خود تعریف می‌کنند تقلیل می‌دهند. هر موقعیت سوژگی، از طریق اختلاف و تمایزش با موقعیت‌های سوژگی دیگر ساخته می‌شود. موقعیت‌هایی که هر گفتمان برای سوژه‌ها مشخص کرده و بدین وسیله آنها را در وضعیت‌های از پیش تعیین شده قرار می‌دهد. توجه به این نکته نیز لازم است که همواره تکثری از موقعیت‌ها و گفتمان‌ها وجود دارد که انسان در آنها می‌تواند به هویت دست یابد. هر فرد می‌تواند موقعیت‌های سوژگی مختلف داشته باشد (Howarth, Noarval, Stavrakakis, 2000, 13).

مفهوم دوم، روی دیگرسکه یعنی «سوژگی سیاسی» (Political subjectivity) است. هنگامی که بر اثر بی‌قراری‌های اجتماعی موقعیت گفتمان مسلط متزلزل می‌گردد، سوژه آزادی عمل می‌یابد تا به عنوان یک «کارگزار» یا «عامل سیاسی» دست به فعالیت بزند، گفتمان هژمون را به چالش بطلبد و نظم مورد نظر خویش را بر جامعه مسلط سازد. این حالت را سوژگی سیاسی می‌نامند.

بر این مبنا سوژه در شرایطی خاص، از نوعی استقلال و اختیار برخوردار است. زمانی که گفتمان مسلط دچار ضعف می‌گردد، زمینه ظهور سوژه و مفصل‌بندی‌های جدید فراهم می‌شود و در این شرایط، افراد در مورد گفتمان تصمیم‌گیری می‌کنند و نه گفتمان‌ها در مورد افراد. در حقیقت، هنگامی که در شرایط بحرانی اسطوره‌ها در حال شکل‌گیری هستند، موقعیت‌های سوژگی متزلزل می‌شوند و سوژه‌های خلاق و آفریننده نیز ظهور می‌یابند و گاه سرنوشت ملت‌ها را دگرگون می‌کنند؛ ولی لحظه تبلور اسطوره و عینیت یافتن گفتمان، لحظه کسوف سوژه، از دست رفتن استقلال و خودمختاری وی و انحلالش در ساختار خواهد بود.

نتیجه

با توجه به آنچه طی این مقاله مورد اشاره و بررسی قرار گرفت، نظریه گفتمان لاکلا و موفه می‌تواند بخشی از نیاز علم سیاست به چارچوب‌های نظری کارآمد و تعمیم‌پذیر را مرتفع نماید. اگرچه نظریه‌های گفتمان بنا به سنت نظریه‌های پسا مدرن تا حد زیادی نسبی‌گرا هستند، اما قادرند اغلب تحولات متداول در برهه‌های گوناگون از حیات بشری را به خوبی تبیین و تحلیل نمایند. علاوه بر این، نظریه گفتمان لاکلا و موفه می‌تواند به شکل کارآمد و قابل توجه فهم تحولات آینده را نیز بر اساس شناخت دال‌های خالی گفتمان‌های حاکم امکان‌پذیر سازد و به گونه‌ای به عرصه دانش آینده‌پژوهی (Futhurelogy) ورود نماید. با چنین رویکردی، این نظریه می‌تواند به مثابه ابزاری برای آسیب‌شناسی و خودترمیمی گفتمان‌های هژمون مورد استفاده قرار گیرد و ادامه استیلای آنان را بر ساحت اجتماع و سیاست میسر سازد. البته این قابلیت، کارکردی دوگانه خواهد داشت؛ چرا که از سوی دیگر نیز می‌تواند گفتمان‌های رقیب را یاری دهد تا با شناخت دال‌های خالی گفتمان مسلط و اسطوره‌سازی بر اساس آن، زمینه‌های بی‌قراری و ساختارشکنی و در نهایت، فرود آمدن رقیبان از موقعیت هژمونیک را فراهم سازند. همچنین از دیدگاهی عمل‌گرایانه، کارکرد دیگر این نظریه با عنایت به تفصیلی که طی این مقاله از آن ارائه شد، کمک به سوژه‌های سیاسی برای درک بهتر شرایط موجود اجتماعی و چگونگی سامان دادن به یک گفتمان جدید برای دستیابی به هژمونی است. اهمیت این نکته در آن است که اغلب گفتمان‌های مسلط، مفصل‌بندی منسجم و کارآمدی از روابط میان دال‌ها

با دال مرکزی ارائه نمی‌نمایند و در بیشتر موارد رابطه میان دال‌ها و مدلول‌ها در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. این نظریه می‌تواند سوژه‌های سیاسی را یاری دهد تا تمهیدات علمی و عملی لازم را برای هویت‌یابی منسجم در عرصه سیاست که از مهم‌ترین مولفه‌های موفقیت و کارآمدی به شمار می‌رود بیندیشند.

در عرصه نظری، گفتمان لاکلا و موفه هم در قامت یک روش و هم در قامت یک نظریه راه را برای ورود تحلیل‌گران به ساحت پدیده‌های سیاسی اجتماعی با رویکردی توصیفی - تحلیلی و رعایت بی‌طرفی علمی می‌گشاید. به یاری حق در مقاله‌ای دیگر، نظریه گفتمان لاکلا و موفه را در قامت روش مورد تحلیل و بررسی قرار خواهیم داد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. بشلر، ژان (۱۳۷۰)، ایدئولوژی چیست؟، ترجمه علی اسدی، تهران: شرکت سهامی انتشار
۲. پورسعید، فرزاد (زمستان ۱۳۸۳)، «فرایند مشروعیت‌یابی در نظام جمهوری اسلامی»، فصل‌نامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره چهارم.
۳. تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، گفتمان و تحلیل گفتمانی، تهران، انتشارات فرهنگ گفتمان
۴. حقیقت، سیدصادق (۱۳۸۵)، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: مفید.
۵. حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (زمستان ۱۳۸۳)، «نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی»، فصل‌نامه علوم سیاسی، شماره ۲۸
۶. حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۸۶)، اسلام سیاسی در ایران، قم: دانشگاه مفید
۷. خلجی، عباس (۱۳۸۶)، ناسازه‌های نظری و ناکامی سیاسی گفتمان اصلاح‌طلبی (۸۴-۱۳۷۶)، پایان‌نامه دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران
۸. سعید، بابی (۱۳۷۹)، هراس بنیادین، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها و موسی عنبری، تهران: دانشگاه تهران.
۹. سلطانی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۸۳)، تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش، فصل‌نامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۸.
۱۰. سلطانی، سیدعلی‌اصغر (۱۳۸۳)، قدرت، گفتمان و زبان، تهران: نی
۱۱. فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹)، تحلیل انتقادی گفتمان، ترجمه فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
۱۲. مارش، دیوید و جری استوکر، (۱۳۷۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۱۳. ----- (۱۳۸۶)، اسلام سیاسی در ایران، قم: دانشگاه مفید.
۱۴. ----- (پاییز ۱۳۷۷)، متن، وانموده و تحلیل گفتمان، فصل‌نامه گفتمان، شماره دوم.
۱۵. ----- (۱۳۸۳)، گفتمان، یاد گفتمان و سیاست، مؤسسه توسعه علوم انسانی، تهران.
۱۶. مک دائل، دایان (۱۳۸۰)، مقدمه‌ای بر نظریه گفتمان، ترجمه حسینعلی نودری، تهران: فرهنگ گفتمان.
۱۷. نش، کیت (۱۳۸۰)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
۱۸. هوارث، دیوید (پاییز ۱۳۷۷)، «نظریه گفتمان»، ترجمه سیدعلی‌اصغر سلطانی، فصل‌نامه علوم سیاسی، شماره ۲

ب. خارجی:

1. Anna Marie Smith, (1998), **Laclau and Mouffe The radical democratic imaginary** , Routledge.
2. De-Vos, (2003), "Discourse theory and the study of ideological (trance) - formation: analyzing social democratic revisionism". in **journal of pragmatics**
3. Fairclough, Norman, (2001), **language & power**, London: Longman, 2nd ed.
4. Howarth, D. Noarval, A. Stavrakakis, G, (2000), **Discourse theory and political analysis** (Manchester university press)
5. Jorgensen, M & Phillips, L. (2002). **Discourse Analysis as Theory and Method**. London: Sage Publications
6. Laclau, E and Mouffe, C, "Recasting Marxism" in James martin (2002) : Antonio Gramsci, critical Assesment of leading Political philosophers (2002) Voutledge
7. Laclau, E, Mouffe, C. (1985). **Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics**. London: Verso
8. Laclau (Ed), (1994), **The Making of Political Identities**, (London: verso)
9. Laclau, **Emancipation (s)**, (1996), (London: Verso)
10. Laclau, E, (1990), **New Reflections on the Revolution of our Time**, (London: verso)
- 11 - Laclau, E, (2005), **On Populist Reson_**(London: verso)

Archive of SID